

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و یکم، دوره جدید، شماره ۱۰، پیاپی ۹۳، تابستان ۱۳۹۰

جایگاه دینی آذربایجان در دوره ساسانی

محمدتقی ایمانپور^۱

خانم گلاره امیری^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۲۰

تاریخ تصویب: ۹۰/۷/۳۰

چکیده

آذربایجان یکی از مراکز مهم سیاسی و دینی در طول تاریخ ایران، به خصوص ایران باستان بوده است. به دنبال روی کار آمدن دولت دینی ساسانی، آذربایجان مانند فارس از جایگاه دینی ممتازی برخوردار گردید؛ به طوری که پادشاهان ساسانی هنگام تاج گذاری با پای پیاده به زیارت آتشکده آذرگشنسب در آذربایجان می رفتند و در هنگام تصمیم گیری های سخت به ویژه در زمان جنگ، برای به جا آوردن آداب نیایش و نذر نیاز به آنجا مراجعه می کردند. به دیگر سخن، با قرار گرفتن آتشکده آذرگشنسب در آذربایجان، این سرزمین به موازات سرزمین پارس به یکی از پایگاه های مهم دینی و نمادی از اتحاد و یگانگی دین و دولت در دوره ساسانیان تبدیل شده بود.

با توجه به قرار گرفتن یکی از سه آتشکده مهم دوره ساسانی، یعنی آذرگشنسب در آذربایجان - که آن را تبدیل به مکانی مقدس و

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد mimanpour@Hotmail.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان

زیارتگاهی برای شاهان، بزرگان و روحانیان زرتشتی کرده بود- این مقاله بر آن است تا با استفاده از اسناد، شواهد تاریخی و به کارگیری شیوه‌های پژوهش‌های تاریخی، جایگاه دینی آذربایجان در دوره حکومت دینی ساسانیان را تبیین کند.

واژه‌های کلیدی: آذربایجان، ساسانیان، آتشکده آذر گشنسب، روحانیان زرتشتی.

مقدمه

تشکیل حکومت ساسانیان به رهبری اردشیر بابکان، که خود نیز یک روحانی و داری مقام موبدی بود (دینوری، ۱۹۹۵: ۲۶)، از همان ابتدا، حمایت و پشتیبانی بی‌دریغ بسیاری از روحانیان زرتشتی از جمله تنسر و بعد کرتیر و آذریاد مهر اسپندان را در پی داشت (ایمان‌پور، ۱۳۶۹: ۲۱۱). پس از آن روحانیون، رسماً متولی دین و باورهای مردم شدند و همراهی روحانیان زرتشتی با دولت ساسانی و پیوند نزدیک آن‌ها با حکومت ساسانی، با وجود بعضی از اختلافات و فراز نشیب‌ها، تا پایان این سلسله ادامه یافت (یارشاطر، ۱۳۶۸: ۵۱/۳). به گفته کرستین سن در نتیجه این سیاست مردم از مهد تالحد زیر نفوذ روحانیان قرار گرفتند (کریستن سن، ۱۳۶۷: ۱۳۷)، آیین‌های دینی گسترش یافت و آتشکده‌های زیادی در بخش‌های مختلف کشور برای انجام مراسم دینی بر پا گردید؛ چنانچه کرتیر در کتیبه‌های خود ادعا می‌کند:

«در زمان او کیش اهریمنی و دیوان از کشور رانده شده و وی در جاهای مختلف آتش‌های بهرام بسیار تأسیس کرده است و با اموال خود در هرگاه‌نبار ۱۰۵۵۵۵ ردپساگ را جشن گرفته که در یک سال تعداد این جشن‌ها به ۶۳۳۱۲ ردپساگ رسیده است.» (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۵: ۹۱-۹۳؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۹۰-۹۳).

در منابع ایرانی نیز بارها از وجود سه آتشکده بزرگ در دوره ساسانی - که از اهمیت بیشتری برخوردار بودند - نام برده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها آتشکده آذر گشنسب در منطقه شیز آذربایجان بود.

این آتشکده که آتش خاندان سلطنتی و ارتشتاران بود مورد احترام خاص واقع گردید (کریستن سن، ۱۳۶۷: ۱۸۹-۱۹۰). در این زمان آذربایجان یکی از کانون‌های پر تب و تاب فعالیت‌های مذهبی و سیاسی گردید. شاهان ساسانی هنگام تاج‌گذاری با پای پیاده به زیارت آتشکده آذرگشنسب در آذربایجان می‌آمدند و نذرها می‌کردند و هدیه و خواسته‌های بسیار به آنجا می‌بردند؛ چنانچه روایت شده است بهرام پنجم سنگ‌های قیمتی تاجی را که از خاقان وزنش گرفته بود به این آتشکده فرستاد و خسرو انوشیروان و خسرو پرویز نیز نظیر اینها را اهدا کردند (کریستن سن؛ ۱۳۶۷: ۱۹۰؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۹۷).

در این مقاله تلاش بر این است که با استفاده از شواهد تاریخی به‌جای مانده از این دوره و تحلیل نظریات اندیشمندان و با استفاده از شیوه پژوهش‌های تاریخی به جایگاه مذهبی آذربایجان در دوره ساسانی پرداخته شود. برای این منظور ابتدا اشاره‌ای به چگونگی شکل‌گیری حکومت ساسانی با ماهیت دینی خواهیم داشت و سپس ضمن اشاره به وجه تسمیه نام آذربایجان، جغرافیا و تاریخ کهن آن، جایگاه دینی آذربایجان را در دوره ساسانی بررسی خواهیم کرد.

شکل‌گیری حکومت ساسانیان بر پایه دین و پیامدهای آن

سرزمین فارس که اردشیر بابکان قیام خود را علیه سلسله اشکانیان از آنجا آغاز کرد، خاستگاه هخامنشیان و مرکز آیینی و سیاسی این امپراتوری عظیم پارس بود (Imanpour, 1998). در زمان قیام اردشیر بابکان بقایای آداب و رسوم باستانی در این ایالت هنوز حفظ شده بود و ویرانه‌های تخت جمشید در پارس شکوهمندی امپراتوری هخامنشیان را در اذهان زنده می‌کرد (فرای، ۱۳۸۰: ۴۳۶).

به‌دنبال سقوط امپراتوری هخامنشی، گویا شاهزادگان و بازماندگان این سلسله توانستند با وجود حاکمیت سلوکیان و بعد پارتیان بر ایران، به صورت نیمه‌مستقل به حیات سیاسی، اجتماعی و مذهبی خود در این سرزمین - که تا حدودی از مرکزیت حکومت اشکانیان دور بود - ادامه دهند و همچنان سنت‌های ملی و آداب و رسوم پیشین و به‌خصوص آیین‌های دینی کهن را زنده نگه دارند و این سرزمین در ریخ مرکزی برای تبلیغ و گسترش دین زرتشتی گردد.

(Potts, 2007: 271-300; Haerinck and Bruno Overlaef, 2008: 207-235) طبق اطلاعات به دست آمده از سکه‌هایی به جای مانده از پادشاهان محلی که به خط آرامی نوشته شده‌اند، شهریاران در این ایالت فرترکه (والی) خوانده می‌شدند (Potts, Ibid)؛ کریستین سن، ۱۳۶۷: ۱۰۵). سری اول این مسکوکات به دوره سلوکیان و آخرین سری آن به قرن اول و دوم قبل از میلاد تعلق دارد (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۲۸۸؛ یارشاطر، ۱۳۶۸: ۳/۲۱۸). در هر حال این سکه‌ها و پراکندگی و تنوع آنها نشان می‌دهد هر یک از والیان (فَرترکه)، که حتی حدود قدرتشان از یک شهر و حومه آن تجاوز نمی‌کرد، خود را پادشاه می‌نامیدند (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۸۱). خاندان ساسانی به عنوان متولیان دین در فارس نیز از خاندان‌های بانفوذ محلی بودند که با استفاده از موقعیت موجود و برقراری پیوند سببی با خانواده بازرنگی‌ها، توانستند تخت پادشاهی را به دست آورند (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۸۱؛ ایمان‌پور، ۱۳۶۹: ۲۱۱-۲۱۸؛ جلیلیان، ۱۳۸۷، فصل اول).

امارت عمده پارس که مرکز آن استخر در نزدیکی ویرانه‌های پایتخت هخامنشیان بود، در دست گوچهر از سلسله بازرنگی قرار داشت. در ۵۰ کیلومتری جنوب غربی استخر، دارسپید - کاخ سپید، اقامتگاه گوچهر بود که در آنجا اردشیر هفت ساله مؤسس بعدی سلسله ساسانیان به گوچهر معرفی شد (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۸۰)؛ بدین گونه، خانواده ساسان که منابع مختلف اجداد او را از طریق نقل داستان‌هایی به هخامنشیان می‌رسانند، توانستند رهبری این نهضت ملی و دینی را علیه اشکانیان بر عهده گیرند (Bowsworth, 1999: 4؛ دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۲۸۸). بنا بر تاریخ طبری، اردشیر در آغاز سده سوم، حکمرانی محلی دارابگرد را که منطقه‌ای در مجاورت پارس بود، به دست آورد و دیری نپایید که در حدود سال‌های ۲۰۵/۶ م پدرش بابک مقام شاهی استخر، پایتخت پارس، را از گوزهر گرفت (نلدکه، ۱۳۵۸: ۳:۴؛ Daryaei, 2009). پس از مرگ بابک و مرگ اتفاقی شاپور - که وارث پادشاهی استخر بود - اردشیر وارث شاهی استخر شد و اعلام پادشاهی نمود. پس از آن، اردوان پنجم بلندپروازی‌های سیاسی اردشیر را زنگ خطری برای خود قلمداد کرده و به مقابله با وی برخاست (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۸۱). در طی نبردی که در ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی رخ داد، اردوان پنجم، آخرین شاه پارت در نبرد هرمزجان در ماد به قتل رسید و اردشیر عنوان شاه شاهان را بر خود نهاد (نلدکه، ۱۳۵۸: ۴۴؛ نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۵۶؛ فرای، ۱۳۸۰: ۴۶۸-۴۶۹).

گفته می‌شود ساسان، جد اردشیر سرپرستی آتشکده و معبد آناهیتا را در استخر به عهده داشت. وی با ازدواج با دختر خاندان بازرنگی که از حاکمان پارسی بود، موقعیت ممتازی در پارس به دست آورد (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۵۳، ایمان‌پور، ۱۳۶۸: ۹۲-۱۰۰، جلیلیان، ۱۳۸۷: فصل اول). اردشیر نیز که خود یک روحانی بود و عنوان «الموبد» و «الجامع» را داشت (مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۳۴/۳)، تلاش کرد حکومتی متمرکز بنا نهد که اساس آن بر محوریت دیانت زرتشتی بود و خود رهبری آن را بر عهده داشت. در واقع، اردشیر با آگاهی از شرایط سیاسی-دینی کشور و با توجه به جایگاه و شخصیت دینی خود و استفاده از مفاهیم دینی، از همان ابتدا شعار خود را بر «هم‌قرینی دین و دولت» و ایجاد حکومتی متمرکز و یک‌خدا/یی مبتنی بر دیانت زرتشتی قرار داد که این سیاست همیاری وسیع روحانیان، به خصوص روحانیون وابسته به محافل دینی جنوب غربی ایران را در پی داشت (عباس، ۱۳۴۸: ۶۹). تنس از روحانیونی بود که کوشش‌های بی‌وقفه‌ای را در راستای اهداف مورد نظر او انجام داد (مینوی، ۱۳۵۴: ۷-۸؛ مسعودی، ۱۳۶۷الف: ۲۴۲؛ مسعودی، ۱۳۶۷: ۹۳؛ ایمان‌پور، ۱۳۶۸: ۱۲۹-۱۳۹؛ ایمان‌پور، ۱۳۶۹: ۲۱۱-۲۱۸).

به دیگر سخن، اردشیر بابکان سعی کرد برای ایجاد تمرکز در کشور و پایان‌بخشی به نظام ملوک‌الطوایفی و حاکمیت سران قبایل از حربه دین استفاده کند و با این سیاست بسیاری از روحانیان زرتشتی را به خود جذب نماید و از کمک آنها برخوردار شود و از طرفی با اتحاد خاندان‌های حکومتگر و پیوند دادن آنها با مرکزیت حکومت و اعطای مقامات بالای سیاسی و نظامی، آنها را با خود همراه کند و حکومت یک‌خدایی مورد نظر خود را بر پایه دین بنیان نهد (Pourshariati, 2004: 325; ایمان‌پور، ۱۳۷۰: ۳۹۷؛ همان، ۱۳۶۹: ۲۱۱).

به نظر می‌رسد علاوه بر سرزمین پارس که خاستگاه ساسانیان بود و نقش مهمی در اجرای اهداف ذکر شده داشت و تا پایان پادشاهی ساسانیان موقعیت خود را به عنوان یکی از مراکز مهم سیاسی و مذهبی حفظ کرد، سرزمین آذربایجان نیز مورد توجه پادشاهان ساسانی و روحانیان زرتشتی قرار گرفت؛ چرا که این سرزمین، به دلیل جایگاه تاریخی خود در دوران کهن به خصوص دوره مادها، مرکز دینی مغان شناخته می‌شد و در دوره ساسانیان نیز قرار گرفتن آذربایجان در جنوب ارمنستان آن را به یک مرکز مقاومت سیاسی، نظامی و مذهبی در مقابل نفوذ رومیان و دیانت مسیحی در

جبهه شمال غربی پادشاهی ساسانی تبدیل کرده بود. در بحث بعدی به جایگاه دینی آن سرزمین خواهیم پرداخت. اما پیش از آن لازم است نگاهی به وجه نام گذاری و موقعیت تاریخی و دینی آن پیش از روی کار آمدن ساسانیان داشته باشیم.

موقعیت تاریخی و مذهبی آذربایجان پیش از روی کار آمدن ساسانیان

آذربایجان بخشی از سرزمین ماد باستانی است که از شمال به جمهوری شوروی آذربایجان (فققاز)، از غرب و شمال غربی به جمهوری ترکیه، از جنوب به کردستان، از شرق به دریای خزر و استان گیلان، تالش و خلخال و از جنوب شرقی به زنجان و توابع آن محدود می گردد (جوادی، ۱۳۵۰: ۱۸؛ مشکور، ۱۳۷۵: ۱۳).

نام سرزمینی که امروز آذربایجان نامیده می شود در روزگار گذشته و در زبان های ملل همجوار تلفظ های مختلف و نزدیک به هم داشته است که در زبان پارسی میانه (پهلوی) به آن *آتورپاتکان* و در آثار کهن فارسی کلاسیک *آذربادگان* یا *آذربایگان* و در یونانی *آتروپاتنه* می گفتند. در مورد وجه نام گذاری این سرزمین دیدگاه های گوناگونی مطرح شده است. عده ای این نام را برگرفته از نام آتش (آذر، آتور) و آتشکده می دانند. چنانچه یاقوت حموی نقل می کند: «آذر در پهلوی آتش و بایگان به معنی نگهبان است. چون در آنجا آتشکده بسیار بوده، چنین نامیده شده است.» (حموی، ۱۹۷۹: ۳۸۳؛ کیلی، ۱۳۶۲: ۱۳۲). عده بیشتری نام آذربایجان را برگرفته از نام شخص *آتروپات* یا *آتورپات* پهلوی و یا آذرباد فارسی می دانند که در این سرزمین فرمانروا بود. چنانچه استرابون نقل می کند:

«ماد دو بخش است، بخشی از آن را ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان است. بخش دیگر ماد را آتروپتته خوانند. نام این بخش به نام ساتراپ (خستریاوان) آتروپاتس باز خوانده شده است. اوست که نگذاشت این سرزمین هم پاره ای از ماد بزرگ گشته، به زیر فرمان شهریاری مقدونی ها درآید، این چنین او خود را پادشاه خوانده، آنجا جداگانه کشوری خودکامه گردید. هنوز هم جانشینان او از همان خاندان هستند.» (به نقل از: مشکور، ۱۳۷۵: ۹۴؛ کیلی، ۱۳۶۲: ۹۶).

به نظر می‌رسد ماد آتروپتته بیشتر شامل سرزمین‌های میانی و شمالی زاگرس بود که به هنگام مهاجرت مادها به ایران در حوزه نفوذ آشوریان قرار داشت و در منابع آشوری نیز بارها از آن نام برده شده است (Imanpour, 1998: 192; Helm, 1981: 88). در هر حال، با توجه به موارد مشابه، هنگامی که هر یک از اقوام ایرانی به صورت گروهی به ایران می‌آمدند و به ناحیه‌ای از فلات می‌رسیدند در طی دوران نام خود را بر آن می‌نهادند (مانند: پارسیان، بلخیان، خوارزمیان، سغدیان و غیره)، یا در موارد گوناگون که این سرزمین‌ها گاهی به نام اشخاص نام‌گذاری می‌شد، به نظر می‌رسد نظریه دوم پذیرفتنی‌تر باشد.

سرزمینی که پس از مهاجرت آریاها، به‌خصوص اقوام مادی، به نام یکی از فرمانروایان مشهور آن ماد آتروپاتکان و بعدها آذربایجان نامیده شد، در زمان حاکمیت مادها بر این سرزمین مورد هجوم اقوام سکایی در سده ۷ ق. م قرار گرفت و بر پایه نوشته‌های یونانی و ارمنی برای مدتی به تاثیر از نام سکاهای سیستان نامیده می‌شد (قدرت دیزجی، ۱۳۸۵: ۶۹-۷۵). اما دیری نپایید که قلمرو سکاهای دوباره به دست مادها افتاد و پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی نام آذربادگان / آتروپاتکان بر این سرزمین نهاده شد (همان: ۶۹-۷۵). گفته می‌شود در زمان داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ ق. م) یکی از اشراف بزرگ مادی بنام آتروپات خسترپوان (ساتراپ) ماد بود. این سردار ایرانی - که نام او به معنی نگاهبان آتش است و به همین مناسبت او را از خانواده‌ای زرتشتی شمرده‌اند - در نبرد گوگامل که بین داریوش سوم و اسکندر روی داد، فرمانده مادی‌ها به شمار می‌رفت (۳۳۱ ق. م). بعد از شکست داریوش در این جنگ بعد از مدت کوتاهی آتروپات مورد توجه اسکندر قرار گرفت و به ساتراپی آذربایجان منسوب شد. پس از کشته شدن پردیکاس، جانشین اسکندر، در سال ۳۲۱، آتروپات همچنان در مقام ساتراپی آذربایجان باقی ماند و از آن زمان آذربایجان را ماد آتروپاتن خواندند. به مرور این کشور دولتی شد که رسماً جزو دولت سلوکی به شمار می‌رفت، ولی در معنی مستقل بود. پس از روی کار آمدن پارتی‌ها، آذربایجان متحد دولت پارت شد و از ملوک‌الطوایفی‌های آن دولت به شمار می‌رفت و به صورت دولتی نیمه مستقل اداره می‌شد (مشکور، ۱۳۷۱: ۲۵۲-۲۵۶).

شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد که به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی و به‌خصوص سرزمین‌های حاصلخیز، سرزمین آذربایجان از دیرباز محل استقرار اقوام و گروه‌های مختلف بوده است (مقایسه کنید با: Matheson, 1972: 157-172; Burney, 1970: 153-172; Burney, 1973). در ظروف به‌دست آمده مربوط به قبایل قدیمی و نقش‌های روی آن‌ها از قبیل ماه، خورشید و انسان این امر آشکار می‌شود که این مردم اجسام آسمانی و بعضی از حیوانات را مقدس شمرده و آنها را ستایش می‌کردند (قلی‌اف، ۱۳۵۹: ۲۵). تاریخ مردم این سرزمین از نظر اعتقادات مذهبی به دو دوره متمایز تقسیم می‌شود: یکی پیش از ورود مادها به این سرزمین که انعکاس آن را می‌توان در یافته‌های باستان‌شناسی و منابع آشوری و اورارتویی یافت (Levine, 1973: 1-27; Idem, 1974: 99-122; Idem, 1969). در این دوره مردم آذربایجان خدایان گوناگون از جمله خدایان قوم لولوبی و ماناها و کاسپی‌ها را می‌پرستیدند و رسم احترام به سگ، گذاشتن مردگان در هوای آزاد در میان آن‌ها رایج بود (مشکور، ۱۳۷۵: ۱۰۱). دوره دوم که با ورود مادها آغاز می‌شود، نام سرزمین آذربایجان بیشتر با نام مغان و دیانت زرتشتی پیوند می‌خورد. بر اساس گزارش هردوت (Herodotus, 1987: I. 95-100) مادها شش قبیله بودند که یکی از این قبایل مغان نام داشتند و وظیفه انجام آیین‌های دینی در میان مادها را بر عهده داشتند. حتی گفته شده در تمام مدت نفوذ و تسلط فرهنگ یونانی-مکنسیم در ایران، آذربایجان تحت حکومت روحانیون طرفدار دین زرتشتی بود. آنان به‌قدری در تبلیغ و حمایت از کیش مزدیسنی زیاده‌روی کردند که مفسران اوستا در قرون بعد به‌خصوص در دوره ساسانیان، سرزمین ماد را اعم از ری یا آذربایجان محل تولد زرتشت پنداشتند و دریاچه چیچست را با دریاچه ارومیه تطبیق دادند (بهار، ۱۳۶۹: ۷۲؛ بندهشن ۱۲، ۳). بعدها نفوذ مذهبی مغان آن‌قدر در آذربایجان توسعه یافت که در زمان شاهپور دوم، کشور ماد و به‌ویژه ایالت ماد آتروپاتن (آذربایجان) را کشور مغان می‌خواندند (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۱۳۸؛ مشکور، ۱۳۷۵: ۱۰۵).

علاوه بر آن، آذربایجان از گذشته‌های دور به‌خصوص پس از حضور مادها از جایگاه ممتاز و مهم سیاسی برخوردار گردید. به‌طوری‌که حتی پس از سقوط حکومت مادها به دست کورش و شکل‌گیری امپراتوری هخامنشیان، سرزمین ماد (آذربایجان) موقعیت سیاسی خود را به عنوان یکی

از ساتراپ‌های مهم این دوره حفظ کرد. چنانچه شاهد هستیم، در این دوره سرزمین ماد، جز در یک مقطع خاص، همیشه و در تمامی سنگ‌نوشته‌های هخامنشیان پس از نام ساتراپ پارس، در ردیف دوم آمده است که این بیانگر اهمیت این ساتراپ از نظر سیاسی در دوره هخامنشیان است (ایمان‌پور، ۱۳۸۸: ۲۳-۵۴). حتی پس از سقوط امپراتوری هخامنشیان، سرزمین آذربایجان در دوره سلوکیان و سپس پارتیان از ایلات دیگر استقلال بیشتری داشت (مشکور، ۱۳۷۱: ۲۵۶-۲۵۲) و منابع عربی و آسوری مانند *گاهنامه اربلا* از شورش مادها در کنار پارس‌ها علیه بلاش پنجم اشکانی و همچنین از توطئه‌های پیشین پارس‌ها در آذربایجان در دوره پارتیان سخن می‌گویند (Ghodrat-Dizaji, 2007: 87). در هر حال، همگی شواهد بیانگر جایگاه ممتاز سیاسی و مذهبی آذربایجان در کنار سرزمین پارس پیش از روی کار آمدن ساسانیان است که در زیر به آن خواهیم پرداخت.

جایگاه دین آذربایجان در دوره ساسانی

همان‌طور که در بحث‌های پیشین اشاره شد، پس از مهاجرت آریایی‌ها به ایران، قبایل مادی در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد در شمال غربی ایران مستقر و در نهایت به تشکیل اولین حکومت مادی در آذربایجان منجر شد (ایمان‌پور و گیلاتی، ۱۳۸۹: ۴۱؛ Imanpour, 1998: 192). حضور و استقرار یکی از قبایل مادی به نام مغان در این منطقه (Herodotus, 1987: I. 95-100) باعث شد پس از آن آذربایجان به یک مکان دینی برای آیین مزدیسنا تبدیل شود. پس از سقوط امپراتوری هخامنشی و حاکمیت سلوکیان و سپس پارتیان بر این نواحی، آذربایجان همچنان موقعیت دینی خود را در دوره ساسانیان حفظ کرد. به‌خصوص پس از حاکمیت دینی ساسانیان بر ایران، آذربایجان به دلیل قرار گرفتن در جنوب ارمنستان - که با حمایت رومیان به پایگاه مقاومت سیاسی و مذهبی علیه ساسانیان تبدیل شده بود - به موازات پارس، یکی از مراکز دینی و سیاسی مهم در شمال غربی ایران گردید (Ghodrat-Dizaji, 2007: 88).

شاید به دلیل همین جایگاه دینی آذربایجان بوده است که مردم آذربایجان از همان ابتدای حرکت اردشیر بابکان از او و طرح حکومت دینی اش استقبال کردند؛ چنان‌که موسی خورنی از اطاعت خاندان سورن و اسپهبدان از اردشیر در همان اوایل قیام وی علیه پارتیان سخن می‌گوید

(Moses of Khoren, 1984: 171-172) یا در کارنامه اردشیر بابکان ادعا شده است؛ هنگامی که اردوان علیه اردشیر بابکان می‌جنگید، کسانی از اهالی ری، دماوند، دیلمان... او را همراهی می‌کردند، اما کسی از آذربایجان در سپاه او حضور نداشت (فره‌شی، ۱۳۷۸: ۴۹). علاوه بر آن منابع آسوری از مقاومت و توطئه‌های مکرر پارس‌ها علیه پارتیان در آذربایجان گزارش داده‌اند (Ghodrat-Dizaji, 2007: 87) که همه این شواهد نشانگر عدم همراهی پارس‌ها با پارتیان و استقبال از حکومت دینی ساسانیان پس از قیام اردشیر بابکان علیه پارتیان است.

در هر حال، به دنبال شکست اردوان پنجم به دست اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ م و برافتادن دولت ۴۶۷ ساله اشکانی و تاج‌گذاری اردشیر در ۲۲۶ میلادی، اردشیر قدرت را در دست گرفت و در نتیجه، تمام قلمرو اشکانیان از جمله آذربایجان پس از مدتی به تصرف اردشیر درآمد. به قول طبری، اردشیر بابکان پس از شکست اردوان فتوحات خود را دنبال کرد و سرزمین ماد، شهر همدان و ناحیه سگستان و خراسان را مطیع نمود و بر اثر مبارزه مستمر خویش، آذربایجان و بخش مهمی از ارمنستان را تسخیر کرد. نقش برجسته‌ای نزدیک سلماس دیده می‌شود که به عقیده بیشتر محققان، به عصر اردشیر بابکان بعد از فتح آذربایجان مربوط است (نلدکه، ۱۳۵۸: ۴۷؛ مشکور، ۱۳۷۱: ۲۵۸؛ وکیلی، ۱۳۶۲: ۱۵۷).

مرزهای جغرافیایی آذربایجان در دوره ساسانی آن‌گونه که از کتیبه‌های شاهپور و کرتیر در کعبه زرتشت و منابع دوره اسلامی برمی‌آید در شمال، رودارس بوده است که آن را از ارمنستان، گرجستان و آلبانیا جدا می‌کرد و در شمال شرق، کوه‌های البرز و سفیدرود آن را از گیلان جدا می‌کردند و در جنوب شرق نیز زاگرس آن را از کردستان جدا می‌کرد؛ در شرق و جنوب شرقی نیز دشت کویر آن را از خراسان و پارت جدا می‌کرد (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۸۱؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۹۷؛ بهار، ۱۳۶۹: ۱۲۸). از طرفی، آذربایجان در فهرست سرزمین‌های شاهپور جزو سرزمین‌های اصلی ایران آمده است، در حالی که در همین فهرست، از گرجستان، آلبانیا، سوریه و آناتولی... به انیران یاد شده است که توجه ساسانیان را به این سرزمین نشان می‌دهد (Ghodrat-Dizaji, 2007: 89 نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۱۴۳). از طرف دیگر، مهره‌های بر جای مانده از اسپهبدان ساسانی نشان می‌دهد کشور ایران در این دوره به چهار اسپهبدنشین تقسیم شده بود که از آنها با

نام‌های اسپهبد کوست نمیروز، اسپهبد کوست خاوران، اسپهبد کوست خوراسان و اسپهبد کوست آذربایجان نام برده شده است که این خود باز نشان‌دهنده اهمیت، بزرگی و جایگاه آذربایجان در دوره ساسانی است که از آن به کوست یا به قول موسی خورنی کستنگ که سرزمین‌های مختلف را در بر می‌گرفت و یا یک اسپهبدنشین و در مواردی به‌عنوان پادوسپان نام برده شده است (نلدکه، ۱۳۵۸: ۳۰۵ و ۲۵۳؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۱۸؛ یعقوبی، ۱۳۴۳: ۷۲؛ Ghodrati-Dizaji, 2010: 71; Daryae, 2002: 16). یعقوبی و تعدادی دیگر از جغرافی‌نویسان دوره اسلامی از طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، همدان، نهاوند، دینور حلوان، ماسپند، مهرجانقدق، صامغان، آذربایجان و دربند در قفقاز به‌عنوان کوست آذربایجان نام می‌برند که بیانگر بزرگی آذربایجان و اهمیت آن در این دوره بوده است (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۱۸؛ ابن خردادبه، ۱۳۷: ۹۷؛ مقایسه کنید با: دینوری، ۱۳۶۶: ۹۶). دینوری، اصفهان، قم و ناحیه جبال آذربایجان را بخش دوم از چهار بخش تقسیمات کشوری در دوره ساسانی و معرفی می‌کند).

در هر حال، به دلیل گذشته تاریخی و دینی آذربایجان که به‌عنوان جایگاه مغان شناخته می‌شد و در پیوند با دین مزدیسنا قرار داشت و با توجه به ماهیت دینی حکومت ساسانی که روحانیان در آن از جایگاه ممتازی برخوردار بودند، آذربایجان از همان ابتدا مورد توجه ویژه روحانیون زرتشتی قرار گرفت و به یکی از مراکز دینی زرتشتیان و مکانی مقدس برای انجام مراسم سیاسی و دینی در دوره ساسانی تبدیل شد. چنانچه در روایات روحانیان زرتشتی دوره ساسانی، سرزمین آذربایجان محل تولد و خاستگاه زرتشت معرفی شد (Boyce and F. Grenet, 1991: 94-105, 148) و دریاچه ارومیه در آذربایجان با دریاچه چیچست که طبق اعتقاد زرتشتیان سوشیانت آخرین منجی زرتشتیان از آنجا ظهور خواهد کرد، یکی دانسته شد (بهار، ۱۳۶۹: ۷۲؛ بندهشن ۱۲. ۳). در آثار جغرافی‌نگاران و تاریخ‌نویسان دوران بعد از اسلام هم که مأخذشان به منابع پهلوی می‌رسد، زرتشت به‌ندرت به ری - که سرزمین ماد بزرگ بوده - و بیشتر به آذربایجان و در این سرزمین هم معمولاً به شهرهای ارومیه یا شیز و در مواردی هم به موقان و اردبیل نسبت داده شده است. یاقوت حموی نقل می‌کند: «چنین ادعا می‌کنند که ارومیه شهر زرتشت است و مغان آنجا را بنیان نهاده‌اند.» (حموی، ۱۹۷۹؛ ۴۵/۱؛ رئیس نیا، ۱۳۶۸: ۷۶۵). گذشته از این که زرتشت واقعاً مادی

(آذربایجانی) بوده یا نبوده - که امروز در شرقی بودن خاستگاه زرتشت کمتر تردید وجود دارد (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۰: ۲۲؛ Gnoli, 1980:227) - با توجه به موقعیت ممتاز دینی و سیاسی این سرزمین و نفوذ زیاد مغان، که اصالتاً ماد بودند، در آن، علت تأکید بر نسبت دادن زرتشت به آذربایجان در دوران ساسانی قابل درک است. چنانچه ابراهیم پورداوود می‌گوید:

«آرتورپاتکان یا ماد کوچک همواره در تاریخ دینی مزدیسنا جنبه تقدسی داشته و از هر جهت می‌توان آن را با سرزمین پیغمبر خیز فلسطین و خاک‌های همسایه آن سنجید. کوه سلان یا سلوان... به جای طور سیناست. دریاچه ارومیه که در اوستا چئچست (= چیچست) خوانده شده... به جای دریای مرده یا بحرالमित فلسطین است و شهر گنجک که در نوشته‌های قرون وسطی شیز خوانده شده و آن پایگاه آتشکده شاهنشاهی آذرگشنسپ بوده، به جای اورشلیم است... همچنین آذربایجان در روزگار بسیار کهن سرزمین مغان یا پیشوایان دینی زرتشت بوده...» (رئیس‌نیا، ۱۳۶۸: ۷۶۹).

همچنین ادعا می‌شد یک نسخه از کتاب اوستای تاسر در محل آتشکده آذرگشنسب در شیز آذربایجان نگهداری می‌شد (88: Ghodrat-Dizaji, 2007؛ کریستن سن، ۱۳۶۷: ۱۶۲). این آتشکده به گفته یاقوت حموی «در شش فرسنگی مراغه قرار دارد و در آنجا آتشکده مغان و آتشکده‌ای باستانی و ایوانی بسیار بلند قرار دارد.» (حموی، ۱۹۷۹: ۳/۳۸۳-۳۸۴). این آتشکده در آذربایجان قرار داشت و «از گران‌قدرترین آتشکده‌ها نزد زرتشتیان بود است» و زمانی که کسی در دوره ساسانی شاه می‌شد با پای پیاده از مداین برای زیارت به آنجا می‌رفت (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۹۷؛ مینورسکی، ۱۳۷۸: ۳۵؛ 88: Ghodrat-Dizaji, 2007). همچنین هنگام تصمیم‌گیری‌های سخت به‌خصوص هنگام جنگ، گرفتاری‌ها و به دلیل آداب نیایش و نذر و نیاز به آنجا مراجعه می‌کردند. چنانچه بلعمی نقل می‌کند:

«هنگام فرار خسرو پرویز از دست بهرام چوبین خسرو می‌گوید: به آذربایگان شدم و آنجا اندر آتش خانه نشستم و به عبادت خدای مشغول شدم و هم مردمان دانستند که آن محنت که بر پدرم افتاد نه تدبیر من بود...» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۱۶۸-۶۹).

بسیاری از منابع عربی و فارسی نیز در دوره اسلامی از آوردن غنایم و هدایا از جانب بهرام گور به آتشکده آذرگشنسب پس از پیروزی وی علیه هپتالیان گزارش داده‌اند (نلدکه، ۱۳۵۸: ۱۶۵؛ بلعمی، ۱۳۵۳/۲: ۹۴۱؛ مشکور، ۱۳۴۷: ۴۱۸؛ 2: Boyce, 1983).

چنان که در منابع مختلف اشاره شده است، در دوران ساسانی سه آتش مقدس به منظور ستایش سه طبقه از طبقات اجتماعی ایران، وجود داشت که آذرفرنبغ، آتش طبقه روحانیان؛ آذرگشنسب، آتش طبقه جنگیان و آتش پادشاه؛ آذر برزین مهر، آتش طبقه کشاورزان بود (انوری، ۱۳۴۱: ۵). از میان این سه آتشکده، آذرگشنسب بسیار محترم و مورد بزرگداشت پادشاهان ساسانی و نظامیان بود و در اساطیر زرتشتی ساخت آن را به کی خسرو کیانی نسبت می‌دادند (Boyce, 1983: 1-2).

ابودلف مسعربن المهلهل، جهانگرد عرب در اوایل قرن ۴ هجری که در ایران و آذربایجان سیاحت کرده، در سفرنامه خود موسوم به *الرساله الثانيه*، درباره این آتشکده می‌نویسد:

«شیز شهری است میان مراغه، زنجان، سهرورد و دینور... دیوار این شهر دریاچه‌ای را احاطه کرده است که وسط آن به ته نمی‌رسد... در شیز آتشکده مهمی وجود دارد که آتش مغان (مجوس) از آن به سوی مشرق و مغرب فروزان است. بر بالای گنبد این آتشکده هلالی از نقره نصب شده که طلسم آن به‌شمار می‌رود و گروهی از امیران و فاتحان خواستند آن را برچینند، اما کوشش آنان به جایی نرسید. از شگفتی‌های این آتشکده آن است که کانون آن از هفتصد سال پیش فروزان است و البته خاکستر در آن وجود ندارد و شعله آن هیچ‌گاه خاموش نمی‌گردد.» (مهلهل، ۱۳۴۲: ۳ و ۲؛ نژاد اکبری، ۱۳۸۶: ۲۰۹؛ مشکور، ۱۳۴۷: ۱۰۹).

خاکستر نداشتن این آتشکده با ادعای واندنبرگ نیز تطبیق می‌کند که می‌گوید، این مکان ظاهراً بر مخازن نفت قرار داشته و از آتشکده‌های جاوید به‌شمار می‌رفته است (واندنبرگ، ۱۳۴۵: ۱۱۷). در هر حال، این آتشکده در مقایسه با سایر آتشکده‌های این دوره بیش از همه سالم مانده است. بیشتر اندیشمندان تاریخ ایران باستان بقایای بر جای مانده در شمال تکاب در آذربایجان را - که در دوره اسلامی آن را عنوان شیز می‌نامیدند و امروزه به آثار تخت سلیمان شهرت یافته است - بقایای آتشکده آذرگشنسب می‌دانند (کریستن سن، ۱۹۶۷: ۱۸۹؛ Boyce and Grenet, 1991: 77-78; Huff, 2002: 1-2; Ghodrat-Dizaji, 2007: 90). گفته می‌شود آتش آذرگشنسب ابتدا در گنرک، منطقه‌ای نزدیک لیلان در دشت میان‌دوآب بوده که مرکز یکی از ساتراپ نشین‌های آذربایجان نزدیک ارومیه بوده است و در حدود قرن پنجم به منطقه تخت سلیمان منتقل شده است و به آن نام شیز که بر گرفته از نام چیچست است، داده شد (پورداوود، ۱۳۱۰: ۲۵۰؛ Huff, 2002: 1-8 Boyce, 2000: 1-2; Boyce and Grenet, 1991: 77-78; Boyce 1992: 8ff;)

کاوش‌های باستان‌شناسی و سرامیک‌های یافت شده در حوالی تخت سلیمان نشان می‌دهد که این منطقه دست کم از دوره هخامنشیان مسکونی بوده است و در دوره پارتیان استحکامات دفاعی برای آن ساخته شد و با انتقال آتشکده آذرگشنسب به این مکان در دوره ساسانی، به گفته ابن خردادبه به گران‌قدرترین مکان نزد زردتشتیان تبدیل شد (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۹۷؛ برای اطلاع بیشتر پیرامون تخت سلیمان نگاه کنید به: (Huff, 2002: 1-8). شواهد باستانی به خصوص سکه‌ها و مهره‌های به‌جا مانده در منطقه که نام مغ‌ها و سایر حکومتگران محلی بر آنها نوشته شده است، حضور پر رنگ روحانیان زرتشتی و مقات بلندمرتبه سیاسی و نظامی را در آذربایجان و منطقه تخت سلیمان (آتشکده آذرگشنسب) نشان می‌دهد (Frye, 1968: 123, 128-129; Ghodrati-Dizaji, 2010: 78). علاوه بر آن حتی ریچارد فرای معتقد است که در کنار قلاع نظامی و معبد دینی تخت سلیمان (شیز) احتمالاً فعالیت‌های وسیع اقتصادی نیز در این دوره در جریان بوده که همگی این شواهد نشانگر جایگاه مهم مذهبی و سیاسی این مکان در آذربایجان در دوره ساسانی است (Frye, 1968: 76؛ مقایسه کنید با: حموی، ۱۹۷۹: ۳۸۳-۳۸۴ که وی نیز از معادن و ثروت شیز سخن می‌گوید).

آذربایجان در دوران ساسانی علاوه بر جایگاه دین زرتشتی، مأمونی امن برای سایر گرایش‌های دینی بود. در زمان قباد اول برای مقابله و کاهش دامنه نفوذ خاندان‌های اشراف و روحانیون، وی سعی کرد از نارضایتی رو به افزون مردم - که به دنبال قحطی طولانی و شکست ایران از هفتالیان که در دوره پیروز روی داده بود - استفاده کند و این بار بر قدرت مردم که در شکل نهضت مزدک رخ نموده بود، تکیه کرد (قاسمی، ۱۳۵۷: ۸۶ - ۸۷). پس از گسترش نهضت مزدک و پشتیبانی قباد از مزدک باعث گردید که موبدان و نجای ساسانی به مقابله با قباد و به خلع و زندانی کردن وی اقدام کنند که گفته می‌شود در این هنگام مزدک نیز مدتی پایتخت را ترک کرده به آذربایجان رفت و مدتی بعد باز برای رهبری جنبش به پایتخت بازگشت، به خصوص که گفته می‌شود جنبش در آذربایجان شاید به دلیل موقعیت خاص این منطقه و فشار فزاینده مغان نیرومندتر بوده است (ایمان‌پور، ۱۳۷۱: ۲۷۱؛ رئیس‌نیا، ۱۳۶۸: ۸۲۳؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۸۷). بعد از شکست جنبش مزدک، آذربایجان یکی از پناهگاه‌های مهم مزدکیان گردید و بسیاری از نجات‌یافتگان از قتل عام، به این

سرزمین روی آوردند. بعد از شکست دولت ساسانی توسط اعراب و فتح آذربایجان، مزدکیان در آذربایجان به حیات خود ادامه دادند و بعضی از دژهای خود را در مناطق کوهستانی آذربایجان و به خصوص قره‌داغ و دامنه‌های سیلان و تالش حفظ کردند (رئیس‌نیا، ۱۳۶۸: ۸۲۴؛ نژاد اکبری، ۱۳۸۶: ۱۷۵). برخی از مورخان بر این باورند که بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیان در دوره‌های اسلامی دین خود را آشکار کرده و پس از اصلاحات در روش مزدک نام این آیین تازه را خرم‌دین گذاشتند و چنان می‌نماید که این ترکیب «خرم‌دین» تقلیدی از ترکیب «به‌دین» بوده است که دربارهٔ دین زرتشت می‌گفته‌اند (نفیسی، ۱۳۴۸: ۲۱).

حوادث سال‌های آخر حکومت ساسانی تأثیر زیادی بر آذربایجان داشت. هنگامی که امپراتوری موریس برکنار شد و فوکاس بر تخت امپراتوری روم نشست، خسرو دوم این را بهانه قرار داد و سوریه و فراسوی آن را تصرف کرد. در سال ۶۰۴ م دو سردار او شاهین و شهروراز با سرعت حیرت‌انگیزی سوریه، فلسطین، آناتولی، مصر حتی لیبی دور دست را تسخیر کردند، اما پس از روی کار آمدن هراکلیوس در سال ۶۱۰ م وی با کمک سرمایه‌کلیسا به تدارک ضد حمله علیه ایران پرداخت. او از راه دریای سیاه وارد ارمنستان شد و تا قلب شاهنشاهی ایران پیش رفت. خسرو پرویز با ملاحظهٔ نزدیک شدن نیروهای رومی به گنزک (شیز)، آتش مقدس و مقادیری از ذخایر و جواهرات آذرگشنسب را برداشته، آن شهر را ترک کرد و به طرف دستگرد- که شهری با قصرهای سلطنتی بود که بر سر راه قصر شیرین به تیسفون قرار داشت- عقب نشست و لشکریان روم به گنزک درآمدند و به تلافی ربودن صلیب راستین توسط ساسانیان از اورشلیم، آتشکدهٔ مقدس آذرگشنسب را ویران و غارت کردند و همهٔ نشانه‌های زرتشتیگری را که در نظر آنان کار و اثر کفار بود از بین بردند (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۰۷۴؛ نژاد اکبری، ۱۳۸۶: ۱۰۹؛ رجبی، ۱۳۸۰: ۳۶۴؛ Boyce, 1983: 3). در واقع، طی چند سال، خسرو پرویز که به مقام فاتح جهان رسیده و به لحاظ وسعت متصرفات بر شاهنشاهی هخامنشی نیز پیشی جسته بود، دیگر به دفاع از آتشکده‌های مقدس زرتشتیان و رعایای خود قادر نبود (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۵۸؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۵۰). اما با وجود این تحولات و سپس فتح آذربایجان توسط اعراب، آذربایجان به نظر می‌رسد جایگاه دینی خود را تا حدودی حفظ کرد؛ چنانچه بلاذری نقل می‌کند که پس از فتح ایران مرزبان آذربایجان اجازه یافت که

آیین و جشن‌های دینی در شیز آذربایجان برگزار گردد و زرتشتیان نیز از تعرض مصون ماندند و حتی گفته می‌شود که زمان عمر تصریح شد، کسی حق ندارد مزاحم این آتشکده و مردم شیز شود (Huff, 2002:6؛ مینورسکی، ۱۳۷۸: ۳۶).

نتیجه‌گیری

به‌طور خلاصه، می‌توان ادعا کرد سرزمین آذربایجان به دلیل جایگاه تاریخی خود در دوران کهن به‌خصوص دوره مادها که به‌عنوان مرکز دینی مغان شناخته می‌شد مورد توجه پادشاهان ساسانی و روحانیان زرتشتی قرار گرفت، در دوره ساسانیان نیز این سرزمین به دلیل ماهیت دینی این خاندان از یک طرف و قرار گرفتن آذربایجان در جنوب ارمنستان- که آن را به یک مرکز مقاومت سیاسی، نظامی و مذهبی در مقابل نفوذ رومیان و دیانت مسیحی در جبهه شمال غربی پادشاهی ساسانی تبدیل کرده بود- بسیار اهمیت یافت و در این دوره بود که یکی از آتشکده‌های سه‌گانه بزرگ و رسمی دوره ساسانیان که به بزرگان و نظامیان تعلق داشت، یعنی آتشکده آذرگشسب در آذربایجان ساخته شد و روزبه‌روز بر رونق سیاسی و دینی آذربایجان افزوده شد. در این دوره بود که پادشاهان ساسانی هنگام تاج‌گذاری با پای پیاده به آتشکده آذرگشسب در آذربایجان می‌آمدند یا در هنگام جنگ، فتح و پیروزی برای ادای احترام، نذرها و هدایای خود را به این آتشکده می‌پردند. از طرف دیگر، آذربایجان در این دوره همچنین از چنان جایگاه دینی و قداستی برخوردار گردید که در روایات و اساطیر زرتشتی به‌عنوان خاستگاه زرتشت معرفی شد و دریاچه ارومیه نیز با دریاچه چیچست یکی دانسته شد.

منابع

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی. (۱۳۷۰). *اسطوره زندگی زرتشت*. تهران: کتابسرای بابل.
- ابن خردادبه. (۱۳۷۰). *المسالک و الممالک*. ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: چاپخانه مهارت.
- ابن حوقل. (۱۳۶۶). *سفرنامه ابن حوقل (صورة الارض)*. ترجمه و تصحیح جعفر شعار. تهران: انتشارات امیر کبیر.

- انوری، حسن. (۱۳۴۱). *آتشکده آذرگنسب*. تهران: [بی‌نا].
- ایمان‌پور، محمدتقی. (۱۳۷۰). «رویارویی مانی با زرتشتیگری». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد*. ش ۲. سال بیست و چهارم.
- ایمان‌پور، محمدتقی. (۱۳۷۱). «مبانی نفوذ و مقام روحانیون زرتشتی در دوره ساسانی». *مجله دانشکده ادبیات و - علوم انسانی فردوسی مشهد*. سال ۲۵، ش ۲ و ۱.
- ایمان‌پور، محمدتقی. (۱۳۶۸). *رابطه دین و دولت در دوره ساسانیان*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ در دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۸). «بررسی جایگاه سیاسی ساتراپ‌های هخامنشی در دوره داریوش بزرگ با تکیه بر کتیبه‌ها». *مجله تاریخ ایران دانشگاه شهید بهشتی*. دوره ۶۱، ش ۵.
- ایمان‌پور، محمدتقی و نجم‌الدین گیلانی. (۱۳۸۹). «نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی در - دوره ایران باستان». *مجله پژوهش‌های تاریخی اصفهان*. دور جدید. ش ۳.
- ایمان‌پور، محمدتقی. (۱۳۶۹). «نقش روحانیان زرتشتی در تقویت حکومت ساسانی و دیانت زرتشتی». *فصلنامه مطالعات تاریخی*. سال ۲، ش ۲.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۵۳). *تاریخ بلعمی*. به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: انتشارات زوار.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۹). *بند هشتن*. تهران: انتشارات اساطیر.
- پورداوود، ابراهیم (ترجمه و تصحیح). (۱۳۱۰). *یشتها*. چاپ بمبئی.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ و ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: انتشارات سخن.
- جوادی، شفیق. (۱۳۵۰). *تبریز و پیرامون*. تبریز: بنیاد فرهنگی رضا پهلوی.
- حموی، شهاب‌الدین یاقوت. (۱۹۷۹). *معجم البلدان*. ج ۳ و ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- دریایی، تورج. (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: انتشارات ققنوس.
- دیاکونوف، میخائیل. (۱۳۸۲). *تاریخ ایران باستان*. ترجمه روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۶۶). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات نی.
- دینوری، ابن فقیه. (۱۹۹۵). *عیون الاخبار*. ج ۱. بیروت: دارالفکر-مکتب الحیاء.
- رئیس نیا، رحیم. (۱۳۶۸). *آذربایجان در سیر تاریخ ایران از آغاز تا اسلام*. ج ۱ و ۲. تبریز: انتشارات نیما.
- رجبی، پرویز. (۱۳۸۰). *هزاره‌های گمشده*. ج ۵. تهران: انتشارات توس.
- شهرام جلیلیان. (۱۳۸۷). *بحران جانشینی در دوره ساسانیان*. پایان‌نامه دکتری در دانشگاه تهران.
- عباس، احسان (گردآورنده). (۱۳۴۸). *کتاب عهد اردشیر*. ترجمه امام شوشتری تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۰). *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فره‌شی، بهرام. (مترجم). (۱۳۷۸). *کارنامه اردشیر بابکان*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قاسمی، ابوالفضل. (۱۳۵۷). *سیر الیکارشی در ایران (از گوماتا تا کودتا)*. ققنوس. تهران.
- قدرت دیزجی، مهرداد. (۱۳۸۵). «نخستین سرزمین سکایی در ایران». *فصلنامه مطالعات تاریخی* (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد). ش ۱۳ و ۱۴.
- قلی‌اف، ا. ن. (۱۳۵۹). *تاریخ آذربایجان*. ترجمه ایرج افشار. بی‌جا: انتشارات شورا.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۶۷). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات ساحل.
- مسعودی، ابوالحسن علی ابن حسین. (۱۳۶۷). *مروج الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی ابن حسین. (۱۳۶۷). *التنبيه والاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی فرهنگی.
- مشکور، محمد جواد. (۱۳۷۵). *نظری به تاریخ آذربایجان*. تهران: انتشارات کهکشان.
- *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*. (۱۳۴۷). تهران: دانش‌سرای عالی.

- _____ (۱۳۷۱). **جغرافیای تاریخی ایران باستان**. تهران: دنیای کتاب.
- مقدسی، مطهر ابن طاهر. (۱۳۴۹). **آفرینش و تاریخ**. ترجمه شفیع کدکنی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مهلهل، ابودلف. (۱۳۴۲). **سفرنامه ابودلف در ایران**. ترجمه ابوالفضل طباطبائی. تهران: [بی‌نا].
- مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۷۸). **نام‌های جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی آن‌ها در آتروپاتن (ماد)**. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: انتشارات پژوهنده.
- مینوی، مجتبی (مصحح). (۱۳۵۴). **نامه تنسر به گشنسب**. تهران: خوارزمی.
- نژاد اکبری، مریم. (۱۳۸۶). **شاهنشاهی ساسانی**. ویراسته مهدی افشار. تهران: نشر کتاب پارسه.
- نصرالله‌زاده، سیروس. (۱۳۸۵). **کتیبه‌های پهلوی کازرون**. تهران: انتشارات کارزونیه.
- **نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم**. (۱۳۸۴). تهران: انتشارات پژوهشکده زبان و گویش با همکاری اداره کل امور فرهنگی.
- نفیسی، سعید. (۱۳۴۸). **بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان**. تهران: ناشر کتابفروشی فروغی.
- نلدکه، تئودور. (۱۳۵۸). **تاریخ ایرانیان و عربها**. (تاریخ طبری). ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: انتشارات انجمن ملی.
- واندنبرگ، لوئی. (۱۳۴۵). **باستان‌شناسی ایران**. ترجمه: عیسی بهنام. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- وکیلی، سید اسماعیل. (۱۳۶۲). **آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن**. ج ۱. تهران: انتشارات توس.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۷۷). **تاریخ ایران**. **کمبریج**. ج ۳. قسمت دوم. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۸). **تاریخ ایران**. **کمبریج**. ج ۳. قسمت اول. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۶۶). *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

- _____ (۱۳۴۳). *البلدان*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- Bosworth, C. E. (1999). *The History of Al-Tabari. vol. V. The Sasanids. The Byzantines. The Lakmids, and Yemen*. State University of New York Press.

- Boyce, M. (1983). *Ādur Gušnaspā, Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater, Columbia University.

- Boyce, M. and F Grenet, (1991). *A History of Zoroastrianism*. vol. 3, Leide.

- Boyce, M. (2000). *Ganzak, Encyclopaedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, Columbia University.

- Boyce, M. (1992). *Zoroastrianism: Its Antiquity and Constant Vigour*. Cosa Mesa and New York.

- Burney, C. (1973). *Excavations at Haftavan Tepe 1971: third preliminary report*. *Iran* 10: 153-172.

- Burney, C. (1970). *Excavations at Haftavan Tepe 1968: first preliminary report*. *Iran* 8: 157-172.

- Daryaee, T. (2002). *Šahrestānīhā ī Erānšahr: A Middle Persian Text on late Antique Geography. Epic and History*. Mazda Publisher, Costa Mesa.

- Daryaee, T. (2009). *Sasanian Persia the Rise and fall of an Empire*. New York.

- Frye, F (1968). *Sasanian Clay Sealings in the Collection of Mohsen Fouroghi*. *Iranica Antiqua* 8, 118-32.

- Ghodrat-Dizaji, M. (2007). *Administrative Geography of The Early Sasanian Period: The case of Ādurbādagān*. *Iran (Journal of the British Institute of Persian Studies)*. XLV: 87-92.
- Ghodrat-Dizaji, M. (2010). *Ādurbādagān during the late Sasanian Period: A Study in Administrative Geography*. *Iran (Journal of the British Institute of Persian Studies)*. XLV: 87-92.
- Gnoli, G. (1980). *Zoraster's Time and Homeland*. Naples.
- Haerinck, E. And Bruno Overlaef, (2008). *Alter Shrines and Fire Altars? Archaeological Representation on Farataraka Coinage*, *Iranica Antiqua* Vol. XLIII: 207-235.
- Helm, R. R. (1981). *Herodotus' Medikos Logos and Median history'*. *Iran* 19: 85-90.
- Herodotus. (1987). *The history of Herodotus*, Grene, D (Trans). Chicago and London.
- Huff, D. (2002). *Taḳt-e Solayman*, *Encyclopeadia Iranica*. edited by Ehsan Yarshater. Clombia University.
- Imanpour, M. T. (2002-2003). *The Medes and Persians: Were the Persians ever Ruled by the Medes? Name-ye Iran-e Bastan (International Journal of Ancient Iranian Studies)*. Vol. 2, No. 2: 60-79
- Imanpour, M. T. (1998). *The land of Parsa: the First Persian Homeland*. A thesis submitted to University of Manchester for degree of Doctor of Philosophy (Ph. D).
- Levine, L. D. (1973). *Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros-I*. *Iran* 11: 1-27.
- Levine, L. D. (1974). *Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros-II*. *Iran* 12: 99-122.
- Levine, L. D. (1969). *Contribution to the Historical Geography of the Zagros in the Neo-Assyrian Period*, a Ph. D. dissertation in the University of Pennsylvania.

- Moses of Khoren, (1984). *History of Armania, Nalbandian* (Persian translator). Yerevan.
- Matheson, S. A. (1976). *Persia: an Archaeological Guide*. London.
- Potts, Daneil T. (2007). *Foundation of House Fire, Altars and the Farataraka: Interpreting the Iconography of some Post-Achaemenid Persia Coins. Iranica Antiqua*, vol. XLII: 271-300.
- Pourshariati, parvaneh. (2009). *Decline and fall of the Sasanian Empire*, I. B. Taouris. London. New York .

